

طی قرون متمادی اکثریت مردم از ملل مختلف جهان، وجود ناشناخته و ندیده‌ای را برای خود خدا خواندند و هر کس در هر جای عالم نامی بر او نهاد. هر چه را که خود تصور کردند به او بستند و مکتب‌ها، فرقه‌ها و مذہب‌ها از او گفتند و هر قومی با حالات و انگیزه‌های ناشی از محیط رشد و آب‌وهوای خود صدها و هزاران دستور و قانون برای خود صادر کردند تا آن‌جا که کلام پیامبران و بزرگان خود را هم در راستای توهمات خام و به‌دور از منطق خودشان به‌شکلی تعبیر و تفسیر کردند و هریک خود را اصیل و کامل پنداشتند و دیگری را غلط و فاقد ارزش دانستند.

و طی تاریخ بارها و بارها در مخالفت با هم به جنگ و ستیز پرداختند که تاریخ نمونه‌های زیادی از این بی‌خبری و نادانی انسان‌ها را به یاد دارد.

به قول حافظ بزرگ: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۴

که خوش‌بختانه با گسترش مفاهیم پکر از منبع نور درون و راز درخشش ازلی از کلمات مولانا جلال‌الدین بلخی و دیگر صاحب‌دلانی همچون او برحسب تجزیه تحلیل‌های روشن‌بینانه^۱ همین گروه و کسانی که خود را در یک صندوق باور اعتقادی حبس نکرده‌اند، آموزه‌های روشن و بیدارکننده‌ای به عالم بشریت عرضه داشتند.

حداقل در کشور خودمان از هزار سال پیش تا به امروز آثار و گفته‌هایشان در همین زمینه ثبت و ضبط شده است. در ردیف عرفا و حکمای به‌نام و در رأس آنان فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ را می‌بینیم که از مرکزیتی به نام خدا، ایزد یکتا و خالق عالم نام برده و سخن گفته‌اند که البته گروه متعصبان متکی به یک عقیده^۲ تقلیدی از برداشت و تعریف دیگری هم همین عبارات و واژه‌های معنویت را به کار گرفته و می‌گیرند و شرح و تفسیرهای فراوانی هم بیان می‌دارند اما «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است».

در کنار محققان آگاه و جویندگان حقیقت در همین روزگاران خودمان با شخصیتی آشناییم که با اشاره به یک بیت مولانا هر حرف و حدیث دیگری را به کناری زده و با تبدیل شدن به واقعیت زندگی و مشاهده^۳ ذره‌ای از نور بیکران هستی و خلقت تک‌تک سلول‌های وجود، خود را در امواج و پرتوهای بدون وقفه^۴ حیات ابدی غوطه می‌بیند؛ نوری که دور یا نزدیک بالا و پایین و راست و چپ هم ندارد و همه‌جاگیر و مرکزیت مطلق عالم وجود است و بودی است که خلاق تمامی نموده‌ها است.

با درک و لمس این حقیقت وجودی خود، دیگر جای پرسش و کنکاشی باقی نمی‌ماند. ولی گروهی از آدمیان که هنوز بدین حقیقت راه نیافته‌اند از راست و چپ و بالا و پایین در جست‌وجوی خدایند و تعریف‌ها و الگوهای شناخت برای رسیدن به خدا بیان می‌دارند و کتاب‌ها و دفترها ارائه می‌دهند که بنابه قول مولانا :

در میان روز گفتن: روز کو؟

خویش رسوا کردن است ای روز جو؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

در ردیف خیل بزرگ محققان و جویندگان حقیقت، استاد فرزانه جناب پرویز شهبازی را می‌بینیم که با تواضع مثال‌زدنی‌اش اجازه نمی‌دهد او را استاد بنامیم با وجود این‌که تخصصش در امور فیزیکی و فنی است با درکی هوشمندانه از عالم هستی تلاشی عاشقانه در فهم و تشریح مفاهیم پکر مولانا درصدد روشن کردن هر چه بیشتر ابیات مثنوی بر آمده و با همت و پشتکاری بی‌نظیر با تحمل هزاران مشکل و موانع ریز و درشت مادی و معنوی، با اراده و خواست قلبی خود علم روشن‌بینی و بیداری نوع بشر را با گرفتن تعلیمات ظریف و استادانه مولانایی به‌دوش می‌کشد و با توضیح وجودی من‌حقیقی و من‌ذهنی سبب گشودن راهی روشن و منطقی از معنویت اصیل و فارغ از هیولای باورهای مملو از خرافات و آلوده به پارازیت‌های من‌ذهنی برآمده است.

طی حدود بیست سال با ارائهٔ نهصد برنامه چهار یا پنج ساعته اینک شاگردانی تیزهوش و روشن‌بین در داخل و دیگر بلاد عالم دارد که با نگارش مطالبی عمیق و پربار دارند این درخت و نهال روشنگری را آبیاری می‌کنند.

اینک شخص مهندس شهپازی و دیگر هم‌طرازان او هم، از موفقیت زیبا و پرشکوه همین گروه لذت می‌برند و در رسیدن هرچه بیش‌تر به عالم نور و پیوستن به منشأ خلقت که در تک‌تک اجزای همه نمودها و جلوه‌های هستی حاضر و زنده است، شادابند.

چنین است که این خیل بیدار شده توانسته‌اند با فارغ شدن از کشش‌ها و بندهای عالم ماده و عوارض گذشته یا توهمات آینده، در امان بمانند و با این لحظهٔ ازلی و ابدی با شادی بی‌سبب و آرامش به‌دور از حمله‌های گرگ نفس‌قرین گردند.

چنین است که بدون توجه به دیگران و رفتارهای ضد و نقیض‌شان به صیقل زدن به خویش مشغول و هرلحظه به روشنایی و درخشش من حقیقی خود می‌پردازند و همهٔ لحظات‌شان با رضایت درونی و نوعی شادی بی‌سبب لبریز است که فرمود:

مرا عهدیست با شادی که شادی آن من باشد

مرا قولیست است با جانان که جانان جان من باشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۸

بدون شک رسیدن هر انسانی به چنین مرتبتی به معنی عجین شدن او با منزلت والای هستی کل و مبدأ بود و نمودی است که با خرد برین و قوت خلاقیت، توأم است و در یک چنین حال‌وهوای ارزشمند و کارا است که به‌سادگی یک انسان می‌تواند عقل کوچک و محدود خودش را با خرد برین و نامحدود، پیوند زده و دارای بینش دوجانبهٔ عالم آسمانی و زمینی توأمان گردد.

و بدین‌سان هر دم زیباتر و زیباتر شده و قادر خواهند شد که شادابی و رضایتمندی را توأم با خلاقیت به اطرافیان و جامعهٔ خویش هم منتقل سازند و در انجام وظایف انسانی خود کوشا و خلاق عمل کنند.

پس من چرا دمی از این لحظهٔ نورانی شاد و آرامش و نیروبخش وجودم دور بمانم و ناشیانه دریای وجودم را پرتلاطم و پرموج سازم و نتوانم ماه وجودم را در سطح آرام و شفاف دریای وجودم نظاره‌گر باشم و شادی و آرامش را در بیرون از وجود خود جست‌وجو کنم که هرگز قادر به یافتن آن هم نخواهم بود.

شکر و سپاس فراوان بر این عظمت پرشکوه عالم هستی و نورانیت بی‌نهایت که منشأ و خلاق همیشه‌گی تمامی بود و نمود هستی و دنیای پیدا و ناپیداست.

عبد العزیز واحدی، نیس، فرانسه - اوت ۲۰۲۲